

شهر و شهروندان

کولت پتونه^۱

از همکارانم متشکرم که پیشنهاد کردند تا در حضور جمع به بیان این مسئله بپردازم که در چه خط و راستایی قرار دارم و از چه نظر و به چه ترتیب در تحقیقاتم در محیطهای شهری و در حوالی پاریس اغلب مدیون آندره لوروا-گوران هستم. اما با تمام هیجانی که در دل دارم، متأسفم از اینکه در این فرصت داده شده باید سپاس و حق شناسی خود را فقط نثار خاطره او کنم. اگر اینجا بود، به طور قطع خوشحال می شد، زیرا می دید راهی را که تا سرحد نهایی خواهیم پیمود نتیجه درسها و نصایح اوست. برای سن ارنیه لوروا-گوران در حکم میوه های رسیده برای چیدن نیستند، اما به منزله بذرهایی هستند که قابلیت جوانه زدن در هر زمینی را دارند. این همان جنبه ای است که مایلیم آن را در ارایه راه خود و ترجیحاً در جزئیات کارهایم که بیشتر و مستقیماً ملهم از اندیشه لوروا-گوران است نشان دهم. برای لوروا-گوران چندان اهمیت نداشت که تحقیق در جامعه فرد مشاهده گر صورت گیرد^۲ بلکه شرط مهم آن بود که فرد در محیط خاص خود همانند بیگانه ای مطالعه را انجام دهد^۳. از این رو زمانی دراز هر صبح، همانند کسی که به عزم سفری پر ساجرا حرکت کند، جاده

«وال دو مارن VAL-DE-MARNE» رادر پیش می‌گرفتم. آنگاه که حس می‌کردم به آنچه در اطرافم می‌گذرد کم شده است، به ناچار خود را در مطالعه یک کتاب مردم‌شناسی درباره قبایل آمازونی یاسپیکها Sepik غرق می‌کردم. ما چگونه باید در باره مجموعه‌های بهم تنیده‌ای که به جنگل «هاشی. ال. ام.» (H.L.M) مشهور است و در سالهای ۱۹۶۰ شتابان به صورت شهر در آمده است به مطالعه پرداخت؟ اگر مردم‌شناسی «کارش این است که آزادانه مستقیماً به تحلیل مجموعه‌ای از مواد بهم ناخته پردازد که از آن اجتماعی منحصر ساخته می‌شود» بنابراین مطالعه مجموعه HLM که در حومه پاریس شکل گرفته چه می‌تواند باشد؟ البته، شاید بتوان از آن در مقیاس یک دهکده نام برد، دهکده‌ای بسیار وسیع. باید بگویم که در آغاز کارم را از طریق تک نگاری Mongraqlie و با احتیاط شروع کردم و از این رو برای مطالعه به انتخاب یک شهر در حکم یک رباط پرداختم. شهری که اختصاص به افرادی داشت که در خانه‌ها و محله‌های پست و کثیف پاریس ساکن بوده‌اند و پدیده‌ای کمتر شناخته شده بود.

چنین انتخابی برای مطالعه قابل نقد است و من هرگز آن را به مبتدیان توصیه نمی‌کنم: شهری که فقط چهار سال از تاریخ آن می‌گذرد و در آن مردمی با هر اصل و نسب و برحسب یک دستورالعمل اداری باهم مخلوط شده بودند، برای این شهر هیچ گونه ویژگی درونی که اجازه دهد تا آن را همچون یک گروه تعریف کنیم وجود نداشت و هیچ چیز نیز ساکنانش را از سایر کارگران متمایز نمی‌ساخت. اما حومه نشینان و حتی سازمان اداری نیز «این افراد» را همچون رانده شدگان با انگشت به هم نشان می‌دادند، این شهر از یک پایگاه اجتماعی و وضعیت ویژه‌ای برخوردار بود و در واقع به «شیک‌اگو» مشهور شده بود. بنابراین می‌توان آن را با این تعریف که «مردم‌شناسی به مطالعه افرادی می‌پردازد که متشکل از گروه‌های قابل درک بوده یا به منزله واحدهای متمایزی به شمار می‌آیند» توصیف کرد.

این مجموعه فریبده که از بیرون به منطقه تحمیل شده بود حداقل عرضه کننده چیزی بود که نمی‌شد از آن صرف‌نظر کرد.

در این دوره از کار، تنها موفق شدم که شاهد زندگی سادی و شیوه تفکر کارگری منطقه باشم، بدون اینکه به علت عدم امکان مقایسه، که باطناً خاص این شهر بود، چیزی دستگیرم شود (بعدها دانستم که همه شهرها به هم شبیه هستند. اما هر یک اسلوب خاص خود را دارد). من دیگر حتی موفق به تنظیم مواد و مصالح کارم، برحسب مسایل جالبی که در آن بود، نمی‌شدم، اما حداقل این بود که وظیفه مردم‌نگاری، یعنی «این عنصر غیر قابل جانشین منظومه علوم انسانی» را انجام دادم.

در این مرحله، می‌بایستی از فراسوی مرحله نخست، کار را ادامه داد، اما چگونه؟ در این فضای غم زده، تقریباً در همه جا، کارگران به چشم می‌خوردند. من با استاد

لوروا-گوران به مشورت پرداختم. وی گفت: «باید آنچه را که قطعی است از بقیه جدا کرد». دوباره کار را با چنین تفکری شروع کردم. این بار در امتداد ناحیه سن Seine، روی بار-اندازه قدیمی، آنجا که کشتیها را با طناب بالا می‌کشند و کلبه‌های بینوایان در آن درهم فرو رفته‌اند، فعالیتیم آغاز شد. کلبه‌ها را بدون وسایل و فقط با شمردن قدم‌هایم اندازه‌گیری کردم، برای اندازه‌گیریهای داخلی، به اندازه تختهای اطاق خواب متوسل شدم. سرانجام در یک گروه واقعی نفوذ کردم، یعنی یک‌گروه قومی Ethnique که با پیوندهای زناشویی شکل گرفته بود و تناقضات و مشابهاتی در اختیار می‌گذاشت که به آن احتیاج داشتم. سپس به مقایسه آن بادو گروه دیگر از همین نوع پرداختم. نمونه‌ای شاخص از قومی دیگر و من با گسترش سیدان کاوشهایم در چندین شهر، که در آن فرانسویها به نوعی پراکنده شده بودند و به زودی خارجیهای حلی آبادها نیز گرفتار آن می‌شدند، در عرض منطقه با آنها به همراهی پرداختم. این مقایسه به من اجازه می‌داد به وضع قوانین نیمه آگاهانه‌ای پردازم که بر شکل‌گیری جمعیت حاکم است و متقابلاً بی‌نظمی ایجاد شده به وسیله الزامات نظام اداری را بررسی کنم. در این خط، تعریف دیگری از نقش ما مردم‌شناسان که عبارت از «شخص ساختن فرمولهای تعادل گروههای انسانی» بود قرار داشت. در طول این تحقیقات به واقعیتها و حرکات زندگی روزانه مردم به شدت وابسته شده بودم. مسایلی نظیر: محتوای یخچال آنها، انتخاب لباسشان، رنگ دیوار، بوی راه پله‌ها، آب و آتش، سگها، پرندگان، سرقت یک قوطی کنسرو، قرض مقداری پول و سرانجام تمام چیزهای مبتدلی که، به جای برخورداری از اعتبار و شخصیت در بطن جوامع، بسیار زشت به حساب آمده‌اند.

اکنون، جریان تازه‌ای به نام «مردم‌شناسی شهری» متولد شده بود. این اصطلاح را که از واردات آمریکایی است، به هیچ وجه بجا و مناسب نمی‌دیدم. زیرا این جریان مختص مردم-شناسی در محدوده‌های داخل شهر می‌شد، آنهم در لحظه‌ای که در آن نوگرایی صنعتی همه‌موانع را درهم شکسته بود. از سوی دیگر، من مطالعات خود را درباره «انسانها»، بدون این که زیاده از حد به آداب و رسوم شهرنشینی مشغول شوم، انجام داده بودم. مع‌هذا تجربه من از شهر طولانی بود و بهتر آن بود که از آن جریان دوری‌گزینم برعکس، سعی کردم به تفکری که بسیار نزدیک به پذیرش کامل این اصطلاح است، متعهد شوم. من فکری کنم در شهرهای بزرگ کنونی، غربی یا غیرآن، بیش از هر زمان ضرورت دارد که «ابتدایانیم چگونه گروهها هویت یافته و اختلاف پیدا کرده‌اند» (بدون شک جامعه معروف به توده Masse توهمی بیش نیست). اما، همچنین فکری کنم، آنگاه که تمام گروههای قومی، حرفه‌ای، مذهبی، گروههای ورزش و غیره از غربال-یا بهتر بگویم از محیطهای مختلف بگذرند و شبکه‌های آنها گسیخته و تجزیه شود، دیگر به جوهر شهری نخواهیم رسید.

این جوهر شهری بودن، جزئاً در جنب و جوش و حرکت دایمی خود، شامل توده مردم و حاشی گمنام افراد بوده است و ترکیب این مفاهیم حاوی مکانیسمهای متعادل است که مایلم قوانین آن را افشا کنم. شاید روزی لازم باشد که در مورد ماشین سیالات بحث و گفتگو شود. اما در حال حاضر می‌کوشم که این پدیده‌ها را به شیوه‌ای، با ناپایداری کمتر، در کوی و برزن به هم نزدیک ساخته و نشانه‌ها و علائم آن را پیدا کنم.

بنابراین، محل تحقیق گزارشم را فضاهای عمومی ویژه و متفاوتی که جنب و جوش و حرکت آهسته مردم در آن فرصت مشاهده به من می‌دهد انتخاب کرده‌ام.

از این میدانهای تحقیق، نخستین آن قبرستان «پرلاش - Péré - Lachaise» است که دائماً محل آمد و شد بازدید کنندگان بود. ، جایی که در آن قرن نوزده و دوره معاصر را با هم در پیش روداشتم. در آنجا من به عناصر خرد نمی‌پرداختم، به ثبت زیبایی شناختی، تشییع جنازه و تکنولوژی خاص سرسرتراشان نیز کاری نداشتم، بلکه به جد اول و مجموعه فعالیت‌هایی توجه می‌نمودم که توده مردم به ابداع و اختراع آن می‌پرداختند، نظیر: گردشگاهها، زیارتگاهها، زهد و تقدس نمائی روی مقابر مشهور، تابلوهای راهنمای بازدید کنندگان و سیاحان خارجی، چگونگی سواظت از حیوانات محلی و گیاهان بومی و مراقبت از قبرستانها و مقبره‌ها و امثال آن.

این فعالیتها و وقایع عادی به شماری روند که در حال حاضر تابع فراوانی هستند. برای متغیرهای سن نوآموزی و آموزش زبان سری و رمزی، منحصرأ برای انتقال گفتار به دیگری، ضرورت دارد. به نسبت پیشرفتهایی که در کار داشتم، مشارکت نیز افزایش می‌یافت این زبان، زبان سنگهای مقابر، زبان زیباشناختی و تکنولوژی خلق شده به وسیله اشخاص گمنام بود و نیز درجه بندی‌هایی که مردم تحت تأثیر آن قرار داشته و در آنها نقش ایفا می‌کنند. در اینجا بازدید کنندگان موضوع یک تحلیل و یک نشانه گذاری ثابت هستند، امتحانی که من نیز به آن تن در داده‌ام. مشاهداتم به آگاهیهای ویژه‌ای مربوط می‌شدند توده مردم در قبرستان «پر - لاشن» دیگر برایم ناشناخته نبود، با اینحال درک ناپذیر باقی می‌ماند، زیرا تقریباً تمامی بازیگران (بازدید کنندگان) آن تقریباً هر روز تجدید می‌شوند، حتی اگر یکی از آنان، هر بار - و این یک فرضیه است - در همان طبقه بندیها، گروهها یا محیطهای انسانی جا می‌گرفت.

من از دومین میدان تحقیق که به مراتب مشکلتر بود، به علت کمی وقت چیزی نمی‌گویم، زیرا ترجیح می‌دهم از تجربه‌ای دیگر سخن بگویم.

به دنبال هدف کاملاً دیگری بود که به مساحی شهر نیویورک، برای پیاده کردن یک طرح قدیمی پرداختم: این طرح مربوط به ساوراء اتلاننیک و به منظور تحقیقات سقایسه‌ای در بین کارگران بود. چنین انتخابی نسبتاً بزرگ بود، اما، در مطالعه شهر نیویورک نیز محله سیاهان توجه مرا بیشتر به خود جلب کرد. زیرا در امتداد خطی از فرضیه من قرار داشت که به موجب

آن عقیده داشتیم، تعادل جوامع برهستی پایینترین قشر آن استوار است. یعنی تعادل جامعه در یک حالت یا در یک پایگاه و منزلت پایینتری حفظ شده است.

من ساعتها در هارلم قدم زده‌ام و به بازدید مغازه‌ها، باشگاهها و کافه‌ها پرداخته‌ام، به دنبال پرستاران تا منزل آنها رفته‌ام، دائماً به کلیساهای فقیر، به اسبید ورود به جاهایی که خود جهانی کوچک به‌شمار می‌رفت، رفت‌وآمد کرده‌ام. در آنجا تماسهای من گاه سطحی مانده و یا اجازه تجدید دیدار در فردای آن روز را نداشته‌ام.

اما، سلاقتها در بطن طبقه متوسط روشنفکر سیاه پوست صمیمانه‌تر بود. من دیدار مجدد شبکه دوستان یا اولیاء و خویشان را به خود وعده می‌دادم. ولی این اسکان برایم فراهم نشد. به همین جهت از روابط فردی، که نه در زمان و نه در مکان تداوم نمی‌یافت، کاستم. آیا این را می‌توان به نیروی تشخیص یا جوهر شهرنشینی مربوط دانست؟ نمی‌دانم. به هر حال، مشکلات تحقیق در نیویورک بایک دید مقایسه‌ای که در جستجوی آن نبودم، مرا به سمت تماسهای نامعلوم و روزمره کوچ و شهر و پدیده شهری سوق داد، به سوی پاریس، که در آنجا راحت‌تر می‌توانستم کار کنم و به اختلاف جزئی و بی تفاوت توده مردم بپردازم.

بازی مردم‌شناسی شهری برای من عبارت از کشیده شدن به جنب و جوش و تحرک شهر، کاربرد مشاهده از سوی دیگر و رخنه به درون گروهها بود. شهر یک «فضا-زمان» غیر قابل اجتماعی و فاقد ویژگی یک جامعه جلوه می‌کند و من نمی‌توانم بر چیزی که فاقد نظم مواد و عناصر سازمان یافته است احاطه‌ای داشته باشم و فقط می‌توانم آن را تمیز دهم و به آن نزدیک شوم، اما قادر به تسخیر و رام کردن آن نیستم.

اما، من نه درضد و نقیض‌گویی هستم و نه در آشفتنگی و بی‌نظمی. به دنبال شانس و اتفاق، همیشه از جمع‌آوری واقعه‌ها شروع می‌کنم. به شرطی که آنها خردوپالایش شده باشند! پروفیسور «لوروا-گوران» هرگز سرزنشم نمی‌کند، او حتی باعث تشویق و دلگرمی من است. اگر به من می‌گفتند که در این راه از اودور هستم، جواب می‌دادم که می‌توانم تا بی‌نهایت از یکدیگر دور شد ولی در یک مسیر باقی ماند. آیا این همان خویشاوندی نسبی (پدرفرزندی) نیست؟

ترجمه: محمدعلی بوسفی زاده

یادداشتها

- 1) Colette Pétonnet, Directeur de recherche au CNRS.
- 2) Les citations sont extraites de: A. Leroi - Gourhan, " L' expérience ethnologique", in Ethnologie général, Paris Gallimard, " Encyclopédie de la Pléiade", 1968.

۳- حروف اختصاری ساختمانهایی با اجاره متوسط یارزان در حومه پاریس
(Habitation loyer moyen)



در باره نویسنده مقاله
پژوهش علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

خانم دکتر کولت پتونه، تحقیقات خود را از مطالعه محله‌های حاشیه نشین پاریس آغاز کرد. در پاریس مانند بسیاری از شهرهای بزرگ جهان، در حاشیه شهر و جامعه شهری، محله‌هایی وجود دارد که اکثر ساکنان آنها را مهاجران و رانده شده‌ها (از نظر اخلاقی، اقتصادی نژادی، تربیتی) تشکیل می‌دهد. این محله‌ها، نمونه‌های مناسبی را برای مطالعه مردم‌شناسی (برحسب تعریف) تشکیل نمی‌دهند. ولی شناخت ویژگیهای فرهنگی و اجتماعی آنها، مطمئناً کمک عمده‌ای به برنامه‌ریزان و دست‌اندرکاران سیاستهای فرهنگی می‌نماید. خانم پتونه بیش از بیست سال است که به مطالعه این گونه مراکز تجمع- در فرانسه و آمریکا - می‌پردازد. رساله دکتریش در این زمینه است و اکنون مدیر تحقیق در مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه است. مقاله حاضر، سخنرانی وی در بزرگداشت استاد لوروا- گوران^۲ و اشاره به نقطه نظرها و دشواریهایی است که از «نظر تعریف و روش» و «جامعه مورد مطالعه» بر سر راه تحقیقاتش قرار داشته است.